

مجموعه حاج بابا

جلد سوم

شکارچی یک دست

بر اساس زندگی معلم شهید
علیرضا حاجی بابایی

۱۵۰ صفحه
نویسنده: مصطفی طالبی

گروه سنی: نوجوان «۱۵+»



سرشناسه: صیفی‌کار، محسن، ۱۳۴۶-
عنوان و نام پدیدآور: شکارچی یک دست؛ بر اساس زندگی معلم
شهید علیرضا حاجی‌بابایی / نویسنده محسن صیفی‌کار؛ بازبینی و
ویراستار سیدحسین متولیان / تصویرگر مرضیه قاندى.
مشخصات نشر: تهران: وزارت آموزش و پرورش، معاونت پرورشی،
موسسه فرهنگی مادی تربیت، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۴۰ ص. - مصور (رنگی).
فروست: مجموعه حاج‌بابا.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۴۸۷-۳-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیا
موضوع: حاجی‌بابایی، علیرضا، ۱۳۳۵-۱۳۶۱.
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-- شهیدان -- سرگذشتنامه
Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Biography
جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷-- شهیدان -- خاطرات
Iran-Iraq War, 1980-1988 -- Martyrs -- Diaries
شناسه افزوده: قاندى، مرضیه، ۱۳۶۶-، تصویرگر
رده بندى کنگره: DSR۱۶۲۶
رده بندى دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳۰۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۲۳۸۶۱۷

www.ketab.ir



موسسه ملی کتاب
مستادای قرینیت

مجموعه حاج‌بابا (جلد سوم)

شکارچی یک دست

بر اساس زندگی معلم شهید علیرضا حاجی‌بابایی

نویسنده: محسن صیفی‌کار

بازبینی و ویراستار: سیدحسین متولیان

تصویرگر: مرضیه قاندى

چاپ دوم: ۱۴۰۳ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دقت

تهران: خیابان استاد نجات‌الهی - بین چهارراه سمیه

و طالقانی کوچه مرحوم رضامقدسی (بیمه سابق) - پلاک ۲۶

تلفن فروشگاه: ۸۸۹۳۱۸۵۲ تلفن پخش: ۸۸۹۱۲۷۲۸

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹

Email: info@monadi.org WWW.monadi.org

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۴۸۷-۳-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

شابک (دوره): ۹۷۸-۶۰۰-۳۹۰-۵۱۵-۳-۰۳۹۰-۶۰۰-۹۷۸

– بعون الله الملك الاعلی –

این یک مقدمه نیست

توی خانه ما خیلی چیزها با خانه‌های دیگر فرق دارد... من علیرضا حاجی بابایی، مادر من با «افروز» و پدرم را «جلال» صدا می‌زنم! از بچگی همین طور بود! حتی برعکس خیلی از شما من به مادر بزرگم می‌گویم: مامان!

کم می‌خواهم و سرم دردمی کند برای فدای شما شدن! یکبار هم خودم و ابوالقاسم این را ثابت کرده‌ایم که برای مردمی که دوستشان داریم جان می‌دهیم!

شاید فکر کنید کارهای امثال من عجیب است!

مثلاً وقتی «محسن صیفی‌کار» از روی خاطراتم کتاب «کوله‌هایی پر از لیمو» را نوشت تمام مدت بالای سرش بودم و نوشتنش را تماشا می‌کردم... یا وقتی همین پنج جلد کتاب را که به اسم «حاجی بابا» می‌خوانید از توی همان خاطرات گزین کرد، می‌خواستم با تقی بهمنی و چند تای دیگر از شهدا به زیارت مشهد برویم! برای همین با بچه‌های بالا صحبت کردم

تا دهه آخر ماه صفر بلیط زیارت برای «سید حسین متولیان» بگیرند و یک حجره توی نیم طبقه صحن انقلاب به او بدهند تا رو به روی امام رضا جان بنشینند و توی همان صحن خاطرات مرا باز آفرینی و باز نویسی کند! خودش ممکن است چیزی از دخالت من نفهمیده باشد اما اگر از او پرسید بچه های بالا را در زمان باز آفرینی این پنج جلد دیده است یا نه؟ حتماً به یاد می آورد آن کبوتر سپیدی را که مدام پشت پنجره حجره اش در نیم طبقه صحن انقلاب می نشست و مراقب بود کلمه ای را به خطا و سهواً بجا نکند!

آدم که خونش روی زمین می ریزد و فرشته ها، شهید صدایش می شنود خیلی چیزهایش با بقیه فرق می کند... مثلاً خود من هنوز توی ارتفاعات غرب و دشت های جنوب قدم می زنم و مراقبم کسی رو و هیزمان چپ نگاه نکند! یا هنوز هم که هنوز است به کلاس ها و کلاس آموزشم که حالا دیگر بزرگ شده اند سر می زنم و از لبخند های پیشانیم ضعف می رود.

من هنوز منتظرم تاروی که اجازه و دستور میدهد! آن روز در کنار عزیزترین عزیز خدا باز می گردم و با همه شما چشم در چشم و رو در رو حرف خواهیم زد...

تا آن روز دوست دارم که بین شما قدم بزنم و گره های نامرئی تان را باز کنم...

هر چه باشد شما رفیق های امروز من هستید و ما شهدا برای کمک به رفیق هایمان همیشه بیداریم...

سید حسین متولیان